

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«فصل في الوجوه العقلية التي أُقيمت علي حجة الخبر الواحد».

خلاصه جلسات گذشته

تا به حال مرحوم آخوند فرمودند: آیات شریفه دلالتشان بر حجیت خبر واحد ناتمام است. دلالت روایات را هم مورد اشکال قرار دادند، الا از راه تواتر اجمالی و اخذ به اخص المضمون نمودند و از روایات یک نتیجه اجمالی برای حجیت خبر واحد گرفتند و همچنین سیره عقلائییه بر حجیت خبر واحد را هم تمام دانستند، تا به حال مهم ترین دلیلی که برای حجیت خبر واحد اقامه شد، سیره عقلائییه است.

دلالت دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد

مرحوم آخوند به بیان وجوه عقلیه ای که دلالت بر حجیت خبر واحد می کنند می پردازند:

اولین وجه

این وجه بر گرفته از بیان مرحوم شیخ انصاری است، مرحوم آخوند معتقد ما دو نوع علم اجمالی داریم کبیر و صغیر؛ علم اجمالی کبیر داریم به اینکه محرماتی و واجباتی در شرع وجود دارد و این احکام طریقی وجود دارد، برخی از آنها محتمل الحجیة است که شهرت و اجماع و روایات و هرچه که محتمل الطریقیة است. علم اجمالی دیگری نیز وجود دارد که بسیاری از این احکام در کتب معتبره آمده است و این علم اجمالی صغیر وافی به احکام است، در نتیجه بعد تساوی تکالیف الزامیه با علم اجمالی صغیر؛ علم اجمالی کبیر منحل می شود به علم تفصیلی به وجود احکام الزامیه در روایات و شک بدویه به وجود تکالیف در غیر روایات، بنابراین علم به حجیت خبر واحد خواهیم داشت.

وقتی علم اجمالی مطرح می شود باید احتیاط نمود کبیر باشد یا صغیر تفاوتی نمی کند؛ ولی اگر علم اجمالی کبیر منحل شد، دیگر لازم نیست در مورد علم اجمالی کبیر احتیاط کنیم و تنها باید علم اجمالی صغیر مراعات شود و به مقتضایش احتیاط کرد؛ چراکه علم اجمالی کبیر از بین رفته است و علم اجمالی صغیر مانده است و باید احتیاط شود.

در انحلال را حقائق چنین مثال می زنند:

اگر علم اجمالی داشته باشیم گوسفندی در بین همه این گوسفندان سفید یا سیاه موطوءه است، علم اجمالی کبیر دارد که در همه این گوسفندان یکی حرام است، بینه قائم شد که این گوسفند بین گوسفندان سیاه است، این قیام بینه سبب می شود علم اجمالی اول منحل شود به وجود گوسفند حرام در تعداد محدود تری، لذا باید به همین تعداد گوسفند را احتیاط کند.

تفاوت بیان مرحوم شیخ و آخوند

بیانی که مرحوم شیخ دارند همین بیان است اما کمی تفاوت دارد چراکه ایشان وافی بودن روایات به تکالیف الزامیه را مطرح نکرده اند، این قید را مرحوم آخوند اضافه می کنند و سبب انحلال را همین وفای به احکام الزامی می داند. تفاوت در همین قید است.

لذا مرحوم شیخ اشکال کرده اند علم اجمالی صغیر سبب انحلال علم اجمالی کبیر نیست و حجیت خبر واحد و انحلال به روایات را ثابت نمی کند چون باز ممکن است احکام الزامیه ای در غیر روایات باشد و علم به وجود احکام الزامیه در روایات نداریم و شک بدویه نیز به غیر آن نداریم بلکه احتمال وجود در غیر روایات نیز داده می شود؛ اما مرحوم آخوند با اضافه کردن این قید انحلال را قطعی میدانند و این اشکال را وارد نمی داند.

اشکال مرحوم آخوند

ما به دنبال حجیت خبر از باب احتیاط نیستیم؛ بلکه دنبال خبری هستیم که بتواند در مقابل عمومات قرار بگیرد و مخصص آن باشد، منطوقش مقابل مفهوم آیه بایستد، مرجح در صورت تعارض واقع شود؛ اما اگر از باب احتیاط باشد مفاد خبر را باید از باب احتیاط عمل نمود نه از باب حجتی که توان مقابله با غیر حجتی را داشته باشد یا مخصص حجتی واقع شود؛ لذا این خبر واحد این قابلیت را ندارد.

توضیح عبارت

«فصلٌ في الوجوه العقلية التي اقيمت علي حجة الخبر»، در وجوه عقلیه ای است که بر حجیت خبر اقامه شده است.

«احدها»، وجه اول. «أنه يعلم إجمالاً بصدور كثيرٍ ممّا بأيدينا من الأخبار من الأئمة الأطهار»، علم اجمالی داریم به صدور کثیری از آنچه که دست ماست از اخبار، که از ائمه اطهار علیهم السلام صادر شده است. این علم اجمالی علم اجمالی صغیر است که ما مثلاً در میان این پنجاه هزار روایت علم اجمالی داریم که لااقل سی هزار روایتش از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است مرحوم آقای حکیم در حقائق فرمودند: «يكفي في صدق هذه الدعوي ملاحظة بعض فوائد الوسائل»، وسائل الشیعه در جلد آخر فوائدی دارد، مرحوم آقای حکیم فرموده اگر آن فوائدی که صاحب رسائل آنجا مطرح کرده است، «المتضمن لذكر القرائن علي صحة كتب الأربعة»، که قرائنی صاحب وسائل شیعه در صحت این کتب اربعه روایی ما آورده است.

ایشان می فرماید اگر آنجا را ملاحظه کنید این علم اجمالی صغیر برای شما بخوبی محقق می شود. «بمقدار وافٍ بمعظم الفقه»، مرحوم آخوند می فرماید: این مقدار متعلق به آن کثیر است. کثیری از اینها صادر شده به مقداری که وافی به معظم فقه است.

یعنی آن تکالیف الزامیه را برای ما بیان می‌کند بین مرحوم آخوند و شیخ فقط در این قید اختلاف است شیخ این قید «بمقدارِ وافٍ بمعظم الفقه»، را نیاورده اما مرحوم آخوند آوردند.

«بحیث لو عُلِمَ تفصیلاً ذاک المقدار»، اگر آن مقدار تفصیلاً دانسته شود «لکن حلّ علمنا الإجمالي»، می‌آیند سراغ علم اجمالی کبیر. علم اجمالی کبیر به ثبوت تکالیف الزامیه که بین روایات و سائر الامارات هست، یعنی هر کسی که باشد یک علم اجمالی دارد. خداوند یک سری تکالیف را برای او بیان کرده که آن تکالیف پراکنده است در بین روایات شهرات، اجماعات و هر چیزی که محتمل الطریقه است. خب آن اجمالی به چه انحلال پیدا می‌کند «إلی» متعلق به «إن حلّ» است «إن حلّ إلی العلم التفصیلي بتکالیف فی مضامین الأخبار الصادرة»، یعنی ما علم تفصیلی پیدا می‌کنیم آن تکالیف در میان اخبار هست کدام اخبار؟ اخباری که از معصوم صادر شده «المعلوم تفصیلاً». آن اخباری که تفصیلاً ما دانستیم از معصوم صادر شده البته تفصیلاً آن به نحو تعلیقیه است.

گفتیم اگر به ما بگویند این اخبار، این سی‌هزارتا از معصوم صادر شده آن تکالیف در بین این سی‌هزار تا قطعاً وجود دارد. آن وقت نسبت به سائر امارات شک ما شک بدوی می‌شود. «و شک البدوي فی ثبوت التکالیف فی مورد سائر الأمارات الغير المعتمدة»، مثل اجماعات منقوله و شهراء. شما ببینید در هر علم اجمالی وقتی انحلال پیدا کند؛ انحلال یعنی می‌آید شعبه پیدا می‌کند یک شعبه می‌شود علم تفصیلی یک شعبه شک بدوی می‌شود.

مثال رایجش این است که اگر دو ظرف علم اجمالی داریم: یکی از این‌ها نجس است، اینجا اگر بعداً نسبت به یکی از این ظرفها علم تفصیلی به نجاست پیدا کردیم نسبت به ظرف دیگر شک بدوی می‌شود. علم اجمالی شما منحل شد به این علم تفصیلی و شک بدوی، اینجا هم آن علم اجمالی کبیر منحل می‌شود به وجود آن تکالیف تفصیلاً در بین روایات و اینکه آیا سائر امارات برای ما تکلیفی بیان می‌کند یا نه، شک آن شک بدوی می‌شود.

حالا «ولازم ذلک» که این لازم را ما در خارج مطلب عرض نکردیم.

بیان شد که هرگاه ما بدانیم که همین مقدار روایت به معظم فقه ما کافی است عمل می‌کنیم و اگر ندانیم باید به خبری که مثبت تکلیف است عمل کرد و اگر نافی بود عمل به آن روایت جایز است؛ اما دیگر واجب نخواهد بود؛ لکن در خبر نافی اگر مانعی ایجاد شود و معارضی داشته باشد به معارضش عمل می‌کنیم مثلاً اگر خبر نفی حکم کند و استصحاب اثبات تکلیف کند به استصحاب عمل خواهد شد.

چراکه در بحث علم اجمالی نزاعی وجود دارد که آیا در اطراف علم اجمالی اصلی مثل استصحاب جاری است یا خیر؟ تفاوتی نمی‌کند استصحاب موافق با علم اجمالی باشد یا مخالف آن باشد. مثلاً علم اجمالی به نجاست یکی از دو ظرف داریم، درحالی که حالت سابقه یکی طهارت است و استصحاب درموردش جاری است، در این صورت استصحاب جاری نیست چون نقض علم اجمالی خواهد بود؛ حال که خبر واحد را با احتیاط ثابت کردیم، لذا خبر نافی تکلیف جایز العمل است و لازم نیست به مقتضایش عمل شود.

«ولازم ذلک»، لازمه این انحلال لزوم عمل بر طبق «جميع الأخبار مثبتة»، یعنی جمیع اخباری که می‌آید برای ما یک حکمی را اثبات می‌کند، چه حکم وجوبی چه حکم تحریمی. «و جواز العمل علي طبق نافي منها»، بر طبق اخباری که نافی است می‌آید می‌گوید که واجب نیست حرام نیست عمل بر طبق نافی از این اخبار جائز است.

البته در کجا جائز است؟ «فی ما إذا لم یکن فی المسألة أصلٌ مثبتٌ له»، در آنجائی که اصلی که مثبت است برای تکلیف. «له» به تکلیف می‌خورد. اصلی که مثبت برای تکلیف است نباشد. اصل مثبت تکلیف چیست؟ «من قاعدة الاشتغال او الإستصحاب» قاعده اشتغال یا استصحاب. آنوقت می‌فرمایند بناءً این قید برای استصحاب است. «بناءً علی جریان الإستصحاب فی اطراف ما عُلِمَ اجمالاً باتخاذ الحالة السابقة فی بعضها»، بنابر جریان استصحاب بر اطراف آنچه که اجمالاً دانسته شده است، به اینکه حالت سابقه در بعضی از آن اطراف نقض شده است. یعنی اگر حالت سابقه طهارت است علم اجمالی داریم ما به نجاست در بعضی از این اطراف.

یا اجمالاً دانسته شده یا یک اماره معتبره بر انتقاض حالت سابقه «فیه» یعنی در بعضی از اطراف قائم شده، اماره ای آمده بر اینکه یکی از این دو نجس هست بینه‌ای قائم شده است، «والآ» یعنی ما اگر گفتیم در اطراف علم اجمالی استصحاب جریان ندارد، الان ما نحن فیه ما هم همینطور است. ما یک علم اجمالی صغیر داریم الان آمدیم در روایات یک روایتی نافی تکلیف است، اگر گفتیم استصحاب در اطراف علم اجمالی جریان دارد، اینجا استصحاب اگر تکلیفی را برای ما اثبات کرد به مقتضای استصحاب ما عمل می‌کنیم.

اگر گفتیم استصحاب در اطراف علم اجمالی جریان ندارد، فقط قاعده اشتغال باقی می‌ماند و الاً یعنی اگر استصحاب جریان نداشته باشد، «لاختصاص عدم جواز العمل علی وفق النافی»، جواز عمل بر وفق خبر نافی اختصاص پیدا می‌کند، «بما إذا کان علی خلاف قاعدة الإشتغال»، به آنجائی که بر خلاف قاعده اشتغال باشد. یعنی اگر قاعده اشتغال در کار نبود، ما در اینجا به خبر نافی عمل می‌کنیم؛ اما اگر قاعده اشتغال باشد باید سراغ قاعده اشتغال برویم.

پس خبر نافی ما استصحاب را، استصحاب الان فرض این است که مثبت تکلیف است استصحاب مثبت تکلیف است، وقتی استصحاب مثبت تکلیف شد، بعضی‌ها قائلند استصحاب اگر با علم اجمالی موافق بود، جاری می‌شود و اشکالی ندارد. بنابراین اینجا این خبر نفی تکلیف می‌کند، استصحاب هم اثبات تکلیف می‌کند، استصحاب با علم اجمالی منافات ندارد؛ لذا جاری می‌شود. مانع از خبر نافی می‌شود؛ اما عده‌ای که می‌گویند استصحاب با علم اجمالی مطلقاً سازگاری ندارد، یعنی هر جا علم اجمالی بود دیگر حق ندارید سراغ استصحاب بروید، اینجا پناه ما فقط قاعده اشتغال می‌شود.

«وفیه أنه لا یکاد ینھض»، یعنی آن این وجه، لا یکاد ینھض، قائم بر حجیت خبر نمی‌شود، مرحوم آخوند می‌فرماید: به حجیتی که ما دنبالش هستیم این است: «بحیث یقدم تخصیصاً»، مخصص واقع شود «أو تقییداً»، مقید باشد، «أو ترجیحاً علی غیره»، یا یک خبری را ما ترجیح بر غیر خودش بدهیم. تخصیصاً او تقییداً او ترجیحاً علی غیره، که غیر «من عمومٍ أو إطلاقٍ أو مثل مفهوم»، لف و نشر مرتب است. یعنی «یقدم تخصیصاً» در مقابل عموم. «یقدم تقییداً» در مقابل اطلاق. «یقدم ترجیحاً» در مقابل مفهوم.

بعد می‌فرماید: «وإن کان» این وجه، «یسلم أمّا أورد علیه»، از آن ایرادی که شیخ انصاری، شیخ وقتی این وجه اول را بیان کردند، چهار ایراد در رسائل برایش وارد کردند، ایراد اول همین است که مرحوم آخوند اشاره می‌کند که با این بیانی که ما برای وجه اول کردیم، دیگر ایراد اول شیخ انصاری وارد نیست. «أمّا أورد علیه»، که شیخ گفته «من أن لازمه الاحتیاط فی سائر الأمارات»، شیخ می‌گوید دوتا علم اجمالی داریم یک علم اجمالی کبیر و یک علم اجمالی صغیر. همانطوری که علم اجمالی صغیر اقتضای احتیاط را در روایات دارد، علم اجمالی کبیر هم اقتضای احتیاط در روایات، شهرات و اجماعات دارد.

لازم است این وجه احتیاط در سائر امارات، سائر امارات یعنی شهرات و اجماعات، یعنی اگر یک شهرتی آمد یک تکلیفی برای ما ثابت کرد اجماع منقولی آمد یک تکلیفی را برای ما ثابت کرد احتیاط می‌گوید باید به او اخذ بکنیم. لا خصوص روایات. حالا آخوند می‌گوید چرا این وجه ما «یسلم» از این اشکال؟ لما تعلیل است برای یسلم است. «لما عرفت من إنحلال العلم الإجمالی

بینهما» که ما گفتیم علم اجمالی بینهما یعنی بین روایات و امارات انحلال پیدا می‌کند «بما علم بین الاخبار بالخصوص» به آنچه که بین الاخبار دانسته شده «ولو بالإجمال فتأمل جیداً»، این وجه اول.

قید به مقدار وافی بمعظم فقه سبب می‌شود علم اجمالی کبیر منحل شود. چون این علم اجمالی صغیر وقتی آن مقدار اخباری که صادر شده وافی به آن مقدار تکالیف هست، مساوی با او هست او منحل می‌شود؛ وقتی منحل شد، دیگر احتیاط در اطراف علم اجمالی کبیر واجب نیست؛ اما شیخ که این قید را نیاورده وقتی این قید را نیاورده، ممکن است بگوییم آن مقدار اخباری که صادر شده کمتر از آن مقدار تکالیفی است که در علم اجمالی کبیر داریم.

وقتی کمتر باشد دیگر ما باید باز نسبت به علم اجمالی کبیر احتیاط کنیم. عرض کردم مرحوم آقای حکیم تشبیهی برای وجه آخوند آورده که آن تشبیه قلم را عرض کردیم یک تشبیهی هم برای وجه شیخ آورده که آن تشبیه را مراجعه فرمایید.

وجه دوم دلیل عقل

وجه دوم را مرحوم صاحب وافیہ مطرح می‌کنند نتیجه آن این است که روایت باید در کتب اربعه آمده باشد و جمعی بدان عمل کرده باشند و اگر معارضی نداشته باشد آن روایت حجت است چند مقدمه را مطرح می‌کند: مقدمه اول اینکه علم اجمالی داریم که تکالیف الی یوم القيامة جعل شده است و دوم اینکه تکالیفی داریم که اجزاء و شرایطش در قرآن و حدیث متواتر بیان نشده است است، مثلاً اصل نماز در قرآن و روایات متواتر بیان شده است؛ اما شرایطش بیان نشده است در نتیجه باید تنها نماز بدون اجزاء و شرایط بر ما واجب باشد و نماز از نماز بودن خارج می‌شود و یا روزه نیز چنین است. در نتیجه به مقتضای این علم اجمالی تمام روایات کتب اربعه حجت خواهد بود.

توضیح عبارت

«ثانیها ما ذکره فی الوافیة»، استدلال کرده بر حجیت اخبار موجوده در کتب معتمده شیعه مثل کتب اربعه، فرموده است این روایات حجت هستند با دو قید. 1- «مع عمل جمع به»، البته بها بود بهتر بود، اگر جمعی از فقها عمل کرده باشند به آن اخبار. قید دوم، «من قید رد ظاهر»، بدون اینکه معارضی داشته باشد بدون اینکه خبری بیاید آن خبر را رد کند. «وهو»، یعنی آن مطلب صاحب وافیہ این است: چند تا مقدمه دارد. 1- «إنّا نقطع ببقاء تکلیف»، تا روز قیامت. «سیمّا باصول الضروریة»، مثل نماز و کالصلاة والزکاة والصوم والحج والمتاجر والأنکر ونحوها»، این یک مقدمه است.

2- «مع أنّ جُلّ اجزائها و شرائطها و موانعها»، کثیری از اجزاء و شرائط، «إنّما یثبت بالخبر الغیر القطعی» به خبر غیر قطعی ثابت شده است. «بحیث نقطع بخروج حقائق هذه الأمور أنّ کونها هذه الأمور»، به طوری که ما قطع داریم که حقائق این امور، یعنی حقیقت نماز روزه، از حقیقت خودشان خارج می‌شوند. «عند ترک العمل بعمل الواحد»، یعنی این اخباری که این خصوصیات را بیان کرده بگذاریم کنار، نماز بخوانیم بدون رکوع، چون قرآن فقط فرموده اقیم الصلاة، خصوصیات را بیان نکرده. خبر متواتر هم که ما نداریم خصوصیات را ذکر کند. نماز بخوانیم بدون رکوع، بدون سجده بدون تشهد بدون قرائت، این دیگر نماز نیست. روزه بگیریم بدون شرائط و خصوصیات، این روزه نیست.

«ومن أنکر»، یعنی کسی که انکار کند این را یعنی کسی که بگوید اگر خبر واحد هم کنار بگذاریم می‌توانیم حقائق این امور را با حقائقشان انجام بدهیم کسی که این را انکار کند، «فإنّما ینکره بلسان»، زبانا انکار می‌کند و حال آنکه «قلبه مطمئن بالإیمان»، در قلبش می‌داند که اگر این خبر واحد را کنار بگذاریم دیگر این امور حقیقت خودش را از دست می‌دهند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين